

۸. دو قدم بیش نیست این همه راه راه نزدیک شد سخن کوتاه
یک قدم بر سر وجود نهی وان دگر در بر ودود نهی

تمام عرفان فارسی را شاید بتوان در همین دو بیت خلاصه کرد. سنایی می گوید:
راه رسیدن به خدا دو قدم بیش تر نیست در قدم اول باید پا بر روی خود و
خواهش های نفسانی بگذاری تا در قدم بعد به خدا برسی. یعنی شرط رسیدن به
خدا در گذشتن از خود است.

ودود: بسیار مهربان (از صفتهای خدا)

اگر خواهی که به ما بررسی، خود را بر در بگذار و درای.

اگر می خواهی به ما (خدا) بررسی، از خودت بگذر.

سر و جان باختم اوّل قدم اندر ره عشق تا که در کوی محبت گذر افتاد مرا

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سراپهی ترکیب تخته بند تنم

در عالم معنا نمی توانم به گردش و پرواز پردازم چرا که اسیر تعلقات دنیوی هستم

تخته بند: اسیر طوف: طواف، گردش دور چیزی

عالم قدس: عالم پاک، عالم معنا سراپهی ترکیب: مقصود جهان مادی

هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن
وانگه بیا با عاشقان هم خانه شو هم خانه شو
خواهم که بشکنم قفس تن که دور از او
بیهوده مرغ روح گرفتار مانده است
تا نگردي بی خبر از جسم و جان
کی خبریابی ز جانان یک زمان؟
قرب و بعد راه را سختی نباشد این قدر
یک قدم بر نفس خود نه دیگری در کوی دوست

نه: بگذار

بعد: دور

قرب: نزدیک

در این ره گر که ترک خود بگویی
از پای تا سرت همه نور خدا شود
هر کس به تو ره یافت ز خود گم گردید
تیز دَوم، تیز دوم تا به سواران برسم
بر بساط عاشقی از روی اخلاص و یقین
تا سرم خالی نگردد از خیال ما و من
بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار
سعدی ز خود برون شو گر مرد راه عشقی

یقین گردد تو را، کاو تو، تو اوئی
در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی
آن کس که تو را شناخت خود را شناخت
نیست شوم، نیست شوم تا بر جانان برسم
چو بازی جان و تن، مقصود آن که حاصل است
خویشتن باشم حجاب روی یار خویشتن
که با وجود تو کس نشنود ز من که منم
کان کس رسید در ره گز خود قدم برون زد

سجده نتوان کرد بر آب حیات
بی نام و نشان شو که در این کوی خرابات
عشق بازی چیست سر در پای جانان باختن
جان ببازیم دگر ننگ چنین جان نکشیم
ای خوش آن روز که از ننگ تن و جان برهم
ره این است اگر خواهی آموختن
حجاب چهره‌ی جان می شود غبار تنم
یعنی ای مطرب شده با عام و خاص

تا نیابی زین تن خاکی نجات
بی نام و نشان هر که شود صاحب نامی است
با سر، اندر کوی دلبر عشق نتوان باختن
خانه سوزیم چو آتش سوی میخانه شویم
هر تعلق که به جز عشق بود زان برهم
به کشتن فرج یابی از سوختن
خوشا دمی که از این چهره پرده بر فکنم
مرده شو چون من که تا یابی خلاص

گر تو فرعون منی از مصر تن بیرون کنی
باد در سر چون حباب ای قطره تا کی خویش را
اندر یک دل دو دوستی ناید خوش
عاشق صادق دیدار من آن گه باشی
برو چون مرد ره بگذر ز دنی و ز عقبی هم
می صرف وحدت کسی نوش کرد
تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون
من خاکی که از این در نتوانم برخاست

در درون حالی بینی موسی و هارون خویش
بشکن از خود عین دریا کن کمال این است و بس
ما را خواهی خطی به عالم درکش
که با دنیا و عقبی نبود پروایت
که تا جانت شود پر نور از انوار یزدانی
که دنی و عقبی فراموش کرد
کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد
از کجا بوسه زنم بر لب آن قصر بلند

چو پیوندها بگسلی واصلی
به منزل بار خود افکنده باشی
اگر دل ز جان و جهان بر نگیرد

تعلق حجاب است و بی حاصلی
اگر دل از علائق کنده باشی
به جان جهان کی رسد رهرو عشق

و حرف آخر از عارف شوریده، عین القضاات همدانی:

در عشق قدم نهادن، کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق
کند. عشق آتش است هر جا که باشد جز او، رخت دیگری ننهد، هر جا که رسد سوزد...

۱۱- عبارت «خود را بر در بگذار و در آی» هم مفهوم کدام بیت است؟

(۱) کهتری را که مهتری یابد

هم بدان چشم کهتری منگر

(۲) یک قدم بر سر وجود نهی

وان دگر در بر و دود نهی

(۳) به خوابگاه عدم گر هزار سال بخسبم

به خواب عافیت آن گه به بوی موی تو باشم

(۴) دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر

گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست

خود را بر در بگذار و در آی یعنی از خودخواهی و نفسانیات دست بکش تا به
وصال خدا برسی. همین مفهوم در گزینه‌ی ۲ نیز دیده می‌شود. سنایی می‌گوید:
راه آخرت و رستگاری دو قدم بیش‌تر نیست در قدم اوّل باید پا بر سر نفس
بگذاری (خود را در مقابل خدا به هیچ انگاری) آن‌گاه می‌توانی در قدم بعدی به
خدا برسی.

۱۲- مفهوم دو بیت زیر با کدام بیت متناسب است؟

«دو قدم بیش نیست این همه راه

راه نزدیک شد، سخن کوتاه»

«یک قدم بر سر وجود نهی

وان دگر در بر و دود نهی»

(۱) دریغاکه از ماهرویان ندیدم

به جز بی وفایی و نامهربانی

(۲) کسی داند احوال پیران عشقش

که پیرانه سر کرده باشد جوانی

(۳) نشان خواهی از وی، ز خود بی نشان شو

که من زو نشان جستم از بی نشانی

(۴) ز چشمی است چشم امیدم که هرگز

به کس ننگرد از ره سرگرانی

به پاسخ قبل نگاه کنید.

۹. گفت: «بار خدایا، تا کی در آتش هجران تو سوزم؟ کی مرا شربت وصال دهی؟»

خواهد به سر آید شب هجران تو یا نه؟

ای تیر غمت رادل عشاق نشانه